

در حفظ و نگهداری دانش آموز کوشا باشیم

مَنْت درمانی: در این شیوه والدین گرامی از شیشه شیری که در شیرخوارگی دهن نوجوان گذاشتند تا شام و ناهاری که می‌گذارند جلوی همه را داخل بوق و کرنا کرده مرتب برای نوجوان به صورت نواری ضبط شده پخش می‌کنند تا درس عبرت بگیرد و بفهمد که در نبود این نعمت‌ها می‌توانست چه قدر بدبخت باشد ولی نیست!

اولیای مدرسه هم در این شیوه از هزینه‌هایی که بابت احداث مدرسه و روشن کردن شوفاژها و آب و برق متقبل شده‌اند یاد می‌کنند، بلکه نوجوان از این همه امکانات بهره‌ی لازم را ببرد و مثل بچه‌ی آدم بنشیند سر درش.

جایزه درمانی: موفقیت یا عدم موفقیت این روش کاملا بستگی به نوع و مقدار جایزه دارد. ضمن این‌که دوز جایزه هم به مرور زمان بالا می‌رود و والدین باید جیب خود را با آن هماهنگ بفرمایند. در غیر این صورت بهتر است از این روش استفاده نشود.

مثال ۱:

جایزه‌ی قبولی در کنکور: یک کیف خوشگل برای دانشگاه!

رتبه‌ی دانش آموز: اصلا سر جلسه‌ی کنکور حاضر نمی‌شود.

مثال ۲:

جایزه‌ی قبولی در کنکور: پراید.

رتبه‌ی دانش آموز: پنج هزار، آن هم دل چرکین. (تا اسپورتیج و این‌ها هست، چرا پراید؟)

سایر وظایف دانش آموز:

مسئول ایجاد امید و آرزو در دل‌های دردمند والدین.
مسئول تنظیم برنامه‌های خانواده بر اساس برنامه‌های درسی خود.
تلاش برای تبدیل شدن به فرد مفیدی برای جامعه.
مسئول پاسخ‌گویی به سوال مهم علم بهتر است یا ثروت.
مسئول جبران کردن تمامی زحمات خانواده، کلیه‌ی آشنایان و سایر بستگان.
همان‌طور که مشاهده شد، دانش‌آموز فردی ست مسئول و وظیفه‌شناس. بهتر است در حفظ و نگهداری او کوشا باشیم!

دانش آموز چیست؟ به متهم ردیف اول انواع و اقسام اتفاقات مدرسه در اصطلاح دانش آموز گویند. تنظیمات این موجود استثنایی به گونه‌ای است که هر عملی که فکرش را بکنید از او بر می‌آید؛ از به دست آوردن مدال طلای المپیاد گرفته تا کارگذاشتن بمب اتم زیر میز معلم و راه انداختن سونامی در مدرسه.

سابقا یکی از وظایف خطیر دانش آموز درس خواندن بود که به مرور زمان و با پیشرفت علم این مقوله از حالت وظیفه خارج شده، به صورت یک فعالیت جانبی و تفننی درآمد، تا جایی که دانش‌آموز قادر است به اختیار خود آن را در برنامه‌ی فشرده‌ی کاری خود بگنجانند یا دایورت کند به ته کفشش. اما در این بین دو نهاد مهم خانواده و مدرسه هم بی‌کار ننشسته و با آخرین تکنولوژی روز برای به دست آوردن قطره‌ای علم از بدن دانش‌آموز، تلاش‌های بی‌وقفه (و در پاره‌ای از موارد بی‌ثمر) از خود بروز می‌دهند.

شیوه‌های مرسوم در برخورد با دانش آموز درس نخوان از نوع نوجوان:

نصیحت درمانی: در این متود منسوخ که به ندرت جواب می‌دهد، والدین و اولیای مدرسه بر این گمان هستند که گوش دانش‌آموز به حرف‌هایشان بدهکار است. در صورتی که نه تنها گوش مبارک بدهی‌هایش را در دوران طفولیت صاف کرده، بلکه به این حد از توانایی رسیده که در نقش طلبکار ظاهر شود و دنبال کسی می‌گردد که جوابگو باشد.

مثال:

والدین: بشین سر درست!

دو پاسخ دندان‌شکن دانش‌آموز: الف. شما که درس خوندید کجا رو گرفتید؟ ب. شما که درس نخوندید مگه آسمون به زمین اومد؟

(این پاسخ‌ها خیلی زشتند. هرگز به کار نبرید!)

مقایسه درمانی: در این روش ملاک و معیار والدین پسرخاله‌ی درس‌خوان یا نوه‌عمه‌ی تیزهوش خانواده است. به طوری که فامیل مزبور به صورت چماقی درآمد و دایم به وسیله‌ی والدین بر فرق سر نوجوان فرود می‌آید و همان یک ذره فسفر موجود در مغز نوجوان را هم به هلاکت می‌رساند. از این لحاظ به این روش سرکوفت درمانی هم می‌گویند.

راهکار نوجوان: ایشالا نوه‌عمه بره زیر فرغون از دستش راحت بشیم!

باید ان شاء الله کارهای بد را از او دور کرد

در بست نمایشگاه

فرناز و زهرا:

هر دفعه که میان نمایشگاه به جوری ذوق می‌کنم و همه‌جا رو با ولع نگاه می‌کنم که انگار اولین بارشونه اومدن به همچین جایی.

رنا:

پاشو که گذاشت توی مترو، کلا مقصدش رو یادش رفت و هرچی پول داشت خرید کرد و آخر سر هم از بی‌پولی مجبور شد تو قطار بمونه و برگرد خونه. چون تا آخرین قطره‌ی پولش رو خرج کرده بود ندید پدید مترو ندیده.

شکیلا:

از فاصله‌ی پنج کیلومتری آسانتونی‌های غرفه‌ها رو شناسایی می‌کرد و حتی به خط‌کش کاغذی هم نتونست از چشم‌های آسانتونیون‌باب شیکیل قسر در بره.

مریم:

دید دوستاش برنامه چیدن برن نمایشگاه، اینم واسه‌ی این‌که معتقد اصولا با دوستات جهنم هم بری حال می‌ده، بدون هیچ هدف و انگیزه‌ی خاصی راهی نمایشگاه شد.

به مطبوعات باز اصیل می‌دونه که الان نمایشگاه مطبوعات به ما جماعت کوله به دوش دیسک کمر گرفته از سنگینی این کوله‌بار هم که عمرا از عرض اندام توی هرگونه محفلی بگذریم، به غرفه‌ی محقرانه‌ی اون گوشه کنارها داریم و مشتاق دیدار هرگونه طرفدار هستیم. البته تا الان هم خیل عظیم جمعیت همین‌جور به سمت ما روانه بود و هی ما مجبور بودیم «تذکر هل دادن بی‌جا نشان‌دهنده‌ی شخصیت خانوادگی شماست» رو تو بوق و تو میکروفون کنیم.

رویا:

توی نمایشگاه فقط سراغ غرفه‌های دهن پر کنی می‌رفت که برای خوندن مجله‌شون حداقل به فوق‌لیسانس باید داشته باشی تا سیم‌های فهم و درکت دچار اتصالی و در نهایت پریدگی همین به جو فهم و شعور نشه، وقتی از بغل غرفه‌های کودک و نوجوان رد می‌شد، برای اثبات مخالفتش با انواع بچه‌بازی فقط کم مونده بود کفاره بده دیگه، والا.

حائیه شجاعی

مینا:

نمایشگاه رو به‌خاطر خودش دوست داره و نه به‌خاطر بازار مترو یا به دورهمی کم خرج با دوستان. اصلا وقتی دیدم به غرفه‌ی ما هم اومد، اشک هیجان جلوی دیدم رو گرفته بود.

من:

این‌جانب یک دهه‌ی هفتادونیمی، باید بگم که من این چند روزه در غرفه‌ی کوله‌پشتی به سر می‌بردم و هنوز هیچ‌جا نرفتم و همون‌جا هستم و اگه کسی امضایی عکس‌سلفی دو نفره‌ای چیزی می‌خواد با تعیین وقت قبلی و پرداخت هزینه‌ای ناچیز بره ته صف وایسه که خیلی سرم شلوغه.

تو:

اگه تا الان به‌خاطر فشار کاری و کجی زمین نتونستی پاشی بیای نمایشگاه مطبوعات، باید بگم آب دستته بده بغلی و به سری به این‌جا بز. نیای از کفت رفته.